

بنیاد فرهنگی کهزاد

فصل اول کتاب "افغانستان قبل از اسلام" اثر علامه استاد احمد علی کهزاد که تا حال به نشر نرسیده بود قبلاً به مطالعه علاقمندان گرامی رسید و اینک بنیاد فرهنگی کهزاد فصل های دوم و سوم آنرا تقدیم میدارد.

آثاری که از طرف بنیاد فرهنگی کهزاد به نشر میرسد برای علاقمندان تاریخ کشور ماست نه برای آنهاییکه علامه کهزاد را مکرراً به نام های جعل کننده تاریخ، مؤرخ درباری و سرکاری مینامند و آثارش را قرار گفته خود شان از «مضحک ترین» آثار تحقیقاتی کشور ما میدانند. امید است آنها این آثار را مطالعه نکنند تا «ضحک» آن آنها را بیشتر غبی نسازد. آنها همچنان باید از سرقت های ادبی و چپاول آثار علامه کهزاد خود داری نمایند زیرا اکثر آنها در یک سطر بدون ارائه کوچکترین مدرک و سند اتهامات بی شرمانه نثار علامه کهزاد مینمایند و چند سطر بعد از آثارش به شکلی که گوئی خود آنها آنرا در جایی تحقیق نموده باشند نقل قول میکنند. اینرا گویند «سرقت ادبی» که سزای آن بیشتر از جرم های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی میباشد.

بهر حال بنیاد فرهنگی کهزاد مثل گذشته این آثار بی شمار را به نوبت خدمت هموطنان ارجمند تقدیم نموده و امید است باعث خوشی خاطر شان گردد زیرا این آثار متعلق به مردم شریف افغانستان و آنهایی که به تاریخ وطن عزیز ما علاقه دارند، میباشد.

داکتر فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنياد فرهنگي كهزاد

افغانستان قبل از اسلام

احمد علي كهزاد

افغانستان قبل از اسلام

احمد علی کهزاد

این اولین تاریخ دوره باستانی افغانستان است که در بهار سال 1315 در محبس، مخفی از نظر مامورین موظف در کاغذ پوری نوشتم و بعد از انقضای موعد حبس آنرا پاک نویس نمودم.

احمد علی کهزاد

یادداشت:

احمد علی کهزاد به مجردیکه از ماموریت در سفارت افغانستان در روما در سال 1314 اجباراً به وطن برمیگشت از سرحد افغانستان – ایران بازداشت شده و با زنجیر و زولانه به توقیف خانه کابل آورده شد و برای مدت نه ماه بدون هیچ نوع اتهام و بدون هیچ نوع پروسه حقوقی در آنجا سپری نمود و دلیل این بازداشت و حبس هرگز برایش توضیح نشد و هم اگر بیگناه بود هیچ نوع غرامتی برایش داده نشد. این زمانی بود که محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان بود.

فهرست مضامین و محتویات

فصل اول – آریا ورته یا مهد پرورش آریائی ها

مهد پرورش آریائی ها
زندگانی مشترک قبایل آریائی در باختر
شروع مهاجرت ها
شاخه ودیک یا شاخه شرقی
جنگ هفت ملک و قبیله پکت ها
حیات قبیلوی و خانوادگی
زبان
آئین

فصل دوم – آریائی ها باختر

قبایل شاخه غربی
زوراستر
اوستا
آئین زردشتی
زبان باختری یا زند

فصل سوم – هخامنشی ها

قبیله هخامنش
امادی ها
چگونگی انتقال حکومت از امادی ها به هخامنش ها
سیروس
کمبوجیا
باردیا
گاماتا
داریوش کبیر
خشایار شاه
ارتاگزرسیس اول
داریوش دوم
ارتاگزرسیس دوم و سوم
داریوش دوم
طرز حکومت در دوره هخامنشی ها و موجب دوام آن
خاک افغانستان امروزی در دوره هخامنش ها
مذهب

فصل چهارم – فتوحات اسکندر

علت شروع محاربات
پیشرفت های قشون یونانی
مقاومت ولایات شرقی
بسوس یا دارای چهارم و ولایت باختر
صفحات جنوب شرقی هندوکش
امبھی - پوروس راجاهای هند و اسکندر

فصل پنجم - سلطنت موری

چگونگی کیفیت رسیدن خاندان موری به سلطنت
چندا گوپتا
بندوسارا
آشوکا
دیانت بودائی
محفل مذهبی
اعزام مبلغین به افغانستان
زبان خروشتی و برهمنی

فصل ششم - تجزیه امپراتوری یونانی

کشمکش بین جنرال های اسکندر
سلطنت یونانیان باختر
دیودوتس اول و دوم
تغییر خانواده سلطنتی
ایوتیدم
دمتریوس
ایوکرآتیدس
ظهور اسکائی ها و بحران امپراتوری باختر
سلطنت یونانی جنوب هندوکش
هیلوکلس
انتی ماکوس
آگالوکلس
پانتالون
بقیه اولاده ایوکرآتیدس تا هرمایوس
سلطنت احفاد ایوتیدم سلطان باختر در پنجاب

فصل هفتم - قبایل ساک یا اسکائی ها

اصلیت قبایل اسکائی
انتشار آنها به باختر
مقابله آنها با پارت ها
هرایوس
موسس

از سس

فصل هشتم - پارت ها و سلاطین پارتی

پارتین کجا و مؤسس خانواده سلطنتی پارتی کیست؟

ارساس اول و دوم

تری داتس

فریپیتس

فرهاتس اول

مترداتس یا مهرداد اول

سلطنت مستقل پارتی در سیستان و قندهار یا سلطنت پهلوا

ونوس

گندوفارس

اورتاگنس

پاکورس

فصل نهم - کوشانی ها

کوشانی ها یا یوچی ها کی بودند و از کجا آمده اند

منابع چینی و یونانی نسبت به ایشان چه میگویند

خانواده شاهی کوشان

کزولو یا کجولو کدفیزس (کدفیزس کوشانی، هرمایوس یونانی،

گندوفارس پهلوا)

ویما کدفیزس

سوتر مگاس

کنیشکا

کنیشکا و دیانت بودائی

واسیشکا

کنیشکای دوم

هویشکا

واسوشکا

واسودوا

زبان سیتی یا تخاری

فصل دهم - صنعت گریکو بودیک (یونانو بودائی)

عوامل به میان آمدن این هنر و صنعت

تعریف لفظی و تاریخی ابتکار صنعت گریکو بودیک

عصر ترقی و انحطاط آن با اختصاصات هر دوره

مکاتب صنعتی و هنری هده و سائر نقاط گندهارا

مقایسه آثار هده (گندهارای غربی) با آثار هندی (گندهارای شرقی)

مقایسه آثار هده با شهکارهای یونانیان

بربرها و جنگجویان

کابل بودائی
پایتاوه
بگرام
بامیان
دختر نوشیروان

فصل یازدهم - هن ها

هن ها کی بودند و از کجا آمدند؟
مقابله هن ها با کوشانی ها
هن ها و خرابی آثار معابد بودائی
تورامان و می هی راگولا
اتحاد ترک و ساسانی در بر انداختن هفتالیت

فصل دوازدهم - ترک ها

اصلیت ترک ها و امپراطوری های شان در آسیا
اتحاد و مخالفت شان با ساسانی ها
ترک ها قرار چشم دید زایر چینی هوان تسنگ
شهادگان ترکی نژاد قندوز و کاپیسا
عظمت و اقتدار شهزاد اخیرالذکر
بلخ
بامیان
کوهدامن
هده

و غیره نقاط در زمان ورود زائر چینی یعنی سال های 630-631 م.

فصل سیزدهم - کزکی ها

کزکی ها یا کزکو و وازیو اولاده کوشانی ها
کثرت مسکوکات ایشان در افغانستان و پنجاب
دین برهمنی
پرستش شیوا

فصل دوم

آریائی های باختری

در تمهید فصل گذشته از آریاها و پرورشگاه اولیه آنها و زندگانی مشترک شان تا حدود 2000 ق.م. و مهاجرت یک دسته قبایل آنها به دره «کوبها» و رفتن یک قسمت آنها به طرف پنجاب صحبت نمودیم. اگر چه در بین فصل موضوع اصلی بحث ما نگارش در اطراف دسته قبایل دیگری است که در باختر مسکون مانده و در اثر رفورم اجتماعی رهنمای بزرگ خود «زوراستر» و هدایات حکیمانه او صاحب سبک زندگانی مخصوصی شده اند ولی برای اینکه موضوع مهاجرت شاخه آریاها به جانب غرب هم ناگفته نماند، مختصراً از رسیدن و ظهور آریائی ها به نقاط غربی فلات ایران شمه ذکر نموده و به شرح مقصد اصلی خود میپردازیم.

در فصل گذشته متذکر شدیم که بعد از سال 2000 ق.م. دوره زندگانی مشترکه قبایل آریائی منتهی شده در مقابل شاخه شرقی یا «ودیک»، شاخه دیگر به جانب غرب رفته در خاک های ایران منتشر شده اند.

قرار نظریه علمائی که در موضوع شناسائی تاریخ باستانی آثوری اختصاص دارند، در حوالی 1900 ق.م. قوم جدیدی موسوم به «کسیت Kassites» در حاشیه شمال غربی فلات ایران به سرحدات خاک کلدانه ظهور نموده اند و قراریکه در اسماً آنها تعمق نموده اند بعضی عوامل نژاد آریائی را در آنها یافته اند. بر علاوه چون ایشان اسپ را با خود آورده داخل کلدانه نموده اند واضح شده که ایشان آریائی بوده اند. گرچه اهلی ساختن اسپ به زرد پوستان نسبت داده میشود ولی بردن آن بطرف غرب به آریائی ها نسبت داده شده است. پس «کسیت» ها اولین عناصر نژاد آریائی اند که از شرق، از نواحی «بخدی»، در عصر شروع مهاجرت (2000 ق.م.) حرکت کرده در حوالی 1900 ق.م. در منتهای الیه غربی فلات ایران رسیده اند.

به تفصیلی که در فصل گذشته ذکر رفت این پیش قراول دسته قبایل مهاجر آریائی بطرف غرب تا مدت مدیدی در میان اقوام بیگانه سامی ضعیف و نامعلوم بودند تا اینکه قبایل دیگری مثل «امادی Amadai» و «پارسوا Parsus» در حوالی قرون 9 و 10 ق.م. به ایشان ملحق شدند. این عناصر نژاد جدید تا مدتی بواسطه قلت خود نام و نشانی نداشتند چنانکه تا 814 ق.م. حینیکه «سلمانسار دوم» شاه آثوری، به مناطق کردستان حمله کرد هنوز مملکت تحت نفوذ بابل و پادشاه سامی نژادی موسوم به «ماردوک مدامیک Marduk Madammik» در آنجا

حکمرما بود که در مقابل هجوم آثوری فرار نمود و جای او را «ایانزو Ianzu»، شخصی از قبیله «کسیت» ها گرفت و او هم متعاقباً سقوط نموده بدست آثوری ها اسیر شد.

در ضمن محارباتی که آتیا شاهان آثوری با عناصر آریائی نژاد قسمت غربی فلات ایران نموده اند و ما از تذکار جزئیات آن در اینجا صرف نظر میکنیم، آمادی ها و پارسوا ها و ظلمی که بالای ایشان شده است در کتیبه ها ذکر رفته و این استبداد آثوری ها تا سال های 674 ق.م، زمان حکمرمائی «اسرهادن Asarhadan» آثوری دوام نموده است و بالاخره از میان خود شان اول آمادی ها و بعد از آن هخامنشی ها، قبیله ئی از پارسوا ها، به سلطنت رسیده اند که با ایشان آئین، و زبان باختری تا دور دست ترین نقاط غربی فلات ایران منتشر گردیده است.

باختری ها یا آریائی های اوستائی قبایل آریائی نژادی اند که بعد از عصر «ودیک» در بختی مسکون مانده و در اثر رفورم اجتماعی رهنمای بزرگ خود «زوراستر»⁽⁷⁾ (زردهشت) که هدایات حکیمانه او بنام کتاب «اوستا» به شکل مجموعه ئی درآمده، صاحب زندگانی مخصوصی شده اند. اهمیت موضوع این فصل از فصل گذشته کمتر نیست زیرا همان طوریکه قبایل «ودیک» سبک زندگانی، زبان، مجموعه ترانه ها، و ارباب انواعی داشته اند و در نتیجه در اثر مهاجرت یک دسته آنها به پنجاب انقلاب اجتماعی و فرهنگی بزرگی در خاک هندی به میان میآید که اثرات آن تا امروز فنا نشده است، قبایل باقی مانده آریائی در باختر مولد رویه بزرگی در کانون باختری تولید نموده که اثرات آن به تمام قبایل اوستائی تا منتها الیه غربی فلات بزرگ ایران سرایت میکند.

یگانه منبع مؤثق که از آن میتوان نسبت به قبایل آریائی باختر یا باختری ها معلومات حاصل نمود، کتاب «اوستا» است که قدیمترین قسمت آن از اجتماع کلمات حکیمانه «زوراستر» تشکیل شده است. مقدم بر همه باید متذکر شویم که «زوراستر» اصلاً پیغمبر نی بلکه مقنن بزرگ اجتماعی و مذهبی بوده که میخواست با نصایح و کلمات جامع خود به هموطنان خود، قبایل باختری، بهترین رویه زندگانی را بفهماند و ایشان را روحاً برای مقابله تورانی ها که در ماورای سردریا رسیده بودند، آماده سازد. بیانات او بر اساس فلسفه مساوات استوار بود چنانکه میگوید: " از تو نیاز میکنم او هر مزد که بیچاره و ناتوان مساوی توانا و بزرگ باشد." این بزرگترین الهامی است که در 600 سال قبل از مسیح در کانون باختری شنیده شده و تهداب زندگانی اجتماعی را بر شالوده مساوات قرار میدهد. با این اساس مقنن بلخی تزکیه قلب را به هموطنان خود توصیه نموده و بر مجموعه ارباب النواع خط بطلان کشید و یگانه پرستی را روی کار آورد.

افسانه ها زوراستر را شاهی میخواند که از طرف ذات یگانه انتخاب شده بود تا قوانین زندگی صحیح را به گروه مردمان برساند. مشارالیه به سن 30 سالگی به حضور «هرمزد» رسیده از او پرسان نمود که بهترین مخلوقات کیست. هرمزد

گفت: "کسی که دلش پاک باشد". بعضی افسانه های دیگر مدعی اند که از سن 31 سالگی «زوراستر» در غار کوهی رفته مدت 25 سال در آنجا مقیم بود تا الهامی به او رسیده به حضور «گشتاسپ» شاه باختر آمد. زوراستر (زردهشت) در حضور شاه مدت سه روز با 60 نفر علمای بلخی به مباحثه پرداخته و بالاخره ایشان را قانع نموده و شاه را به یگانه پرستی دعوت نمود. گشتاسپ بعد از اینکه پیرو نظریات او شد، حکم داد تا سخنان حکیمانه او را روی پوست گاو نوشته و به تمام معابد باختر تقسیم نمایند. بر علاوه پادشاه در اثر فرمانی تمام نجبای مملکت را به خواندن کتاب اوستا توصیه نموده حتی به «ارجپ Arjap» نام شاه تورانی نیز نامه دعوتیه ارسال نمود ولی در نتیجه کار به جنگ کشیده 300 هزار نفر کنار رود جیحون (آمو دریا) بهم درآمیختند و بالاخره شاه و فلسفه باختری فایق برآمد.

بهر جهت موضوع افسانه ها هر طوری باشد، روح مطالب محقق این است که در حوالی آخر قرن 6 ق.م. در عصر حکمفرمایی گشتاسپ از میان آریاهای باختر «زوراستر» نام، مصلح بزرگ اجتماعی برآمده است که اسم پدرش «پروشاسپ و Paroshasp» و اسم مادرش «دوگدو Dogdo» بوده، عیالش «هویو Hoio» و سه اولادش «اسده و استر Esdevaster»، «اورودور Oroudour» و «خورشید چهر» و عمویش «اراسپ Arasp» نام داشتند.

اوستا

برخلاف «ریگوید» که مجموعه منظومات مناجات ها بوده، «اوستا» عبارت از کتاب «قانون اجتماعی» است. کلمه اوستا «مضمون» معنی میدهد و اگر از کلمه «اپستاک Apstak» اشتقاق آن سنجیده شود «قانون» معنی میدهد. اولین صفتی که به اسم «اوستا» ملحق نموده اند کلمه «زند» است که ابتدا «زانتو Zantu» بوده و شهر معنی داشت و معنی اسم مرکب «زند اوستا» چنین میشود: «کتاب یا قانون شهر یا شهری». «نماز» معنی دیگر کلمه «زند» میباشد که به این ترتیب معنی اسم مرکب «زند اوستا»، «کتاب دعا و نماز» میشود. اوستا فی حد ذاته عبارت از «مانتراسپتا Manthracepta» یعنی «سخنان مقدس» معنی دارد و بر مجموعه سخنان مقدس «زوراستر» (زردهشت) اطلاق میشود.

موسیو «انکتیل دوپرون Anquetil Duperron» معتقد است که «اوستا» مرکب از 21 پارچه یا حصه بود که هفت پارچه آن از اصل وجود کائنات و نوع بشر بحث میراند، هفت حصه دیگر آن قوانین اخلاق و وظایف مذهبی و شهری بود و هفت پاره اخیر آن از نصایح صحی و فلکیات بحث مینمود. فراموش نباید کرد که از «اوستای» اصلی و اولی جزء قسمتی بدست ما نرسیده است. بعد ها تغییراتی در آن به عمل آمده و حتی یک قسمت آن ترجمه یا تالیف است که بجای «اوستا» بمیان آمده و به زبان پهلوی تحریر میباشد. روی هم رفته «اوستا» را به شش

حصه تقسیم نموده اند: «وندیداد»، «یشنا»، «ویسپرد»، «سیروز»، «یشت» و «بنداهش». از میان این حصص «وندیداد» تنها قسمتی است که کامل معلوم میشود. «یشنا، ویسپرد، یشت» حصصی اند که از تجمع پارچه های مختلف پسانتر تدوین نموده اند. «بنداهش» یک نوع رساله ایست که در اطراف ساختمان و پیدایش جهان سخن میراند و فقط بصورت ترجمه به ما رسیده است.

«وندیداد»، «ویسپرد» و «یشنا» هر سه تحت عنوان «وندیداد ساده» و «یشت» بزبان اصل محیط «باختر» یا «زند» و «بنداهش» چندین قرن بعد در عصر ساسانیان به زبان پهلوی بمیان آمده است و اصل باختری آن موجود نیست. در آخر قرن 14 مسیحی کتاب «وندیدا» از نزد «گبرها» مفقود شده و اردشیر نام که از سیستان به گجرات رفت یک نقل دیگر را با ترجمه پهلوی آن به موبدان داد که از روی آن دو نقل دیگر هم گرفتند و بدین منوال «وندیدا» بزبان باختری و پهلوی به هند رسید و تا امروز باقیمانده «وندیداد» یا اولین حصه کتاب مقدس «اوستا» که بصورت کامل بما رسیده قرار عقیده مجوس ها تنها کتاب زوراستر میباشد.

«وندیداد» اصلاً از کلمه «ویدا واداتا Vidaevadata» گرفته شده و بر 22 حصه تقسیم میشود. حصه اول و دوم آن وقف تشریح کارهای «هرمزد» و فتنه انگیزی های «اهریمن» که عامل بدی است، میباشد. 13 حصه آتی وظایف مذهبی و اجتماعی مجوس ها را تشریح میکند. حصه 18 و 19 فتح قطعی «هرمزد» (ارواح نیک) را بر «اهریمن» (ارواح بد) بیان میکند. حصه بیستم در باب ماهیت انسان و چگونگی دنیا سخن میراند و حصه بیست و یکم ظهور «زوراستر» و وظیفه ئی که بر دوش او گذاشته شده بود، شرح میدهد.

«بنداهش» که بر خلاف حصص اصلی «اوستا» در عصر ساسانیان برسم الخط و زبان پهلوی بمیان آمده قراریکه معمولاً معتقد اند، ترجمه نیست بلکه اثری ایست که موبدان عصر ساسانی به رویه و اسلوب الهامات حصص اصلی کتاب مقدس «اوستا»ی بلخ از خود تألیف نموده اند. این کتاب جدید منقسم بر 34 حصه است و عموماً از پیدایش کائنات و خرابی دنیا صحبت میکند.

آئین زردهشتی

ناگفته نماند که زوراستر (زردهشت) نه پیغمبر به معنی اصلی و اصطلاحی کلمه بوده و نه کاملاً دینی ایجاد نموده است زیرا مشارالیه شخصی بود مقنن اصول زندگانی اجتماعی نه راهب و روحانی و مقصدش تزکیه نفوس و تدریس اخلاق بود نه تبلیغ آئینی که پسانتر به اسم او مسمی شد. گاهی معبود را بصورت هیكل سنگی معرفی نموده بلکه در بدو امر دامان طبیعت معبد باختری ها بوده است. «هرمزد» الاله مقتدر که اگر بصورت مطلق خدای یگانه نبوده، بزرگترین سائر ارباب الانواع شناخته میشد. معبودی نیست که «زوراستر» اختراع نموده باشد

بلکه طوریکه در فصل گذشته ذکر رفت در میان مجموعه ارباب الانواع آریاها «وارونا» آلاهه آسمان ستاره دار را هم گاهی به اسم «اسورا» یعنی «خدا» یاد نموده اند. این کلمه با تغییر صوتی «اهورا» در اوستا این معنی را میدهد.

بهر جهت «اسورا» و «اهورا» هر دو به معنی خدا است و حینیکه «زوراستر» در سلسله رفورم خود بر مجموعه ارباب الانواع خط بطلان کشیده، میخواست معبود یگانه یا خالق مقتدر کل را به جامعه معرفی کند، او را به اسم فوق یاد نموده است. «اهورا مزدا» در معتقدات باختری ها رول مهمی بازی نموده و ایشان را روحاً برای مقابله با عامل بد آماده و بالاخره فایق ساخته است.

«زوراستر» گاهی آئین «آتش پرستی» را درس نداده است. آتش در حقیقت به عنوان «عنصر پاک» سمبول پاکی هر مزد بوده و پسان ها احترام آتش به جایی رسید که افروزنده آن بیک خس خشک مستحق تمجید میشد. آتش پرستی بعد از مرگ زوراستر آهسته آهسته به میان آمده و بعد از شیوع در فارس بکمال انبساط رسید. اساس فلسفه حقیقی زوراستریزم نیکو کاری، تزکیه قلب و طهارت ظاهر و باطن بوده و در مراتب بعدی افراد جامعه را به تقوی و نیکوکاری منوط ساخته بود چنانکه جمله شیرین «زند» این نظریه را چنین ادا میکند: «هوماتم Haumatem»، «هوختم Haukhtem» و «هیوارستم Huarestem» یعنی «افکار نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک». افراد جامعه به شمول عالم، سرباز، صنعتگر، دهقان و غیره همه بلا استثنا به تعمیم مفاد جملات فوق مامور بودند.

به باختری ها آلاهه عامل بدی مجهول نبود بلکه «انگرومینو Angra Mainyu» (اهریمن) عامل مخالفی بود که در مقابل موثرات نیکی مقابله و مقاومت میکرد. اما «اهورا مزدا» میخواست که اصول نیکی و نیکوکاری فایق شده و دنیا روز بروز بهتر شده برود و او را مجال نمیداد. کسانی که در راه مقابله بدی و امحای آن کوشش میکردند نزد او متقی و پرهیزگار بودند تا بالاخره خداوند نیکی و اصولات نیکوکاری را بر تمایلات بدی غالب ساخت و محاسن اخلاق و نیکوکاری در جامعه باختری رواج یافت و بیش از پیش معمول شد.

زبان باختری یا زند

قبلاً در مورد زبا «سانسکریت ودا» متذکر شدیم که علمای غربی اساس مفکوره «اسنه هند و اروپائی» چنین فرض میکنند که مبدأ تمام اسنه که از هند تا انتهای غربی اروپا حرف زده میشود، تنها یک زبانی بوده که آنرا میتوان «ریشه» یا «مادر» تمام السنه «هند و اروپائی» نامید. مکس میولیر مستشرق شهیر انگلیس مینویسد که: " این زبان مادر" در حوالی سال 3000 ق.م. بین رود اندوس، دجله، فرات، سر دریا در باختر با مشرق آن معمول بوده و از بقایای مستقیم

خیلی نزدیک آن «پراکریت» و «باختری» یا «زند» است که اولی در حوالی مقدم بر سال 2000 ق.م. و دومی در مجاورت سال 1000 ق.م. در باختر حرف زده میشد.

چون این دو زبان در یک نقطه واحد و در یک عصر نسبتاً بهم قریب عرض وجود نموده اند، بهم فوق العاده شباهت دارند و این تشابه یکی از عوامل موثقی است که مبدأ زندگانی مشترک قبایل «ودیک» و متکلمین زبان «زند» یعنی آریائی های اوستائی را ثابت میکند.

زبان «زند» اوستا و «سانسکریت» ودا چیزهای ذیل را مشترک دارند: سه حرف علت، 9 حرف بی صدا، دو حرفی که از دماغ ادا میشود، 9 حرف صدا دار که آواز آنها به تندی ادا میشود، یک حرف که مخرج آن دندانهای مقابل است، یک حرف که حین ادای آن آواز لرزه میگیرد، حروف v و y ، سه نوع genre سه عدد nombre ، 8 صورت cas ، 6 زمان temps ، و سه وجه mode .

خلاصه زبان باختری یا «زند» که قدیمترین یادگار ادبی آن قسمت قدیمی کتاب مقدس «اوستا» است، دومین زبان قبایل آریائی است که بعد از سال 1000 ق.م. در باختر بمیان آمده و در علاقه ئی که از طرف شمال به «سغدیان» (بخار و سمرقند)، از طرف غرب به «هیرکانیا» یعنی خراسان و از جانب جنوب به «اراکوزیا» (جلگه ارغنداب) محدود بود، حرف زده میشد و بعد ها در اثر مهاجرت های بعضی قبایل باختری به طرف غرب در تمام فلات ایران منتشر گردید. این زبان در باختر تا قرن 5 ق.م. مروج و معمول بود.

فصل سوم

هخامنشی ها

«هخامنش» که یونانیان از آن کلمه «اکامنید Achamunid» درست کرده اند، قبیله آریائی است که از کوه های «پارسوا» فرود آمده اند و بعضی قبایل دیگر را که منجمله «پارسوا Parsua» یا «فارسی ها» باشد با خود آورده در میان اقوام دیگری که با ایشان نژاداً مختلف بودند، متمرکز شدند. قبل از اینکه «کوراخ Kurach» دوم یا سیروس اول و داریوش اول امپراطوری وسیع هخامنشی را تشکیل دهند، سه شاه دیگری از ایشان به اسم «چیشپیش Tchaichpich» یا «تسپس Teispes»، «کوراخ» و «کمبوجیا» سلطنت نموده اند. چنانکه استوانه «نابولید Nabolid» از ایشان اسم برده است. کوراخ دوم یا به گفته یونانی ها سیروس اول در 556 به دنبال این سلسله به سلطنت رسیده و در اثر فتوحات قابل حیرت خود امپراطوری وسیعی تشکیل داد که از نقطه نظر وسعت بی سابقه بود.

قبل از تشکیل امپراطوری هخامنشی قبایل «پارسوا» اقتدار و شهرتی نداشتند زیرا به علت کمی جمعیت مدتی محکوم استبداد آثوری ها و مطیع «امادی» ها بودند چنانکه طوری که در «لوحه سیاه» آثوری منقوش است، سلاطین آثوری در قرن 9 ق.م. 27 نفر شاهزادگان ایشان را مطیع نمودند و بدین منوال در دوره سلطنت «بلوکوس Belochus» (نیمه دوم قرن 9 ق.م.) «سارگن سلمازار Sargan Salmazar» (713 - 731 ق.م.) و «اسارهاذن Asarhadon» تا 667 ق.م. تحت سلطه حکومت «نینوا Ninive» بودند و چون از سلطه حاکمیت سمیتی ها رهائی یافتند، تحت نفوذ «مدی» ها (کرد ها) ، قبیله دیگر آریائی که از ایشان متمدن تر بودند، درآمدند.

امادی ها از اوائل قرن 8 ق.م. (از 708 تا 550 ق.م.) مدت یک و نیم صد سال در فارس سلطنت نموده و از میان ایشان شاهانی به اسما «دیوکس Deiokes»، «فراورت Phraorte» «سیاگزاره» و بالاخره «استیاژ» به سلطنت رسیده اند. ایشان در دوره اقتدار خود اقوام پراکنده «مدی» و «پارسوا» را جمع و از دست استبداد آثوری های سامی خلاص نمودند.

علت انتقال حکومت را از «مدی» ها به «هخامنشی» ها هرودوت چنین نقل میکند: «استیاژ Astyage» آخرین شاه مدی چند دفعه خواب دید که آب از بدن دخترش «ماندان Mandan» جاری شده آسیا را فرا میگیرد. شاه تعبیر خواب را فهمیده از ترس اینکه مبادا شوهر آینده دخترش این خواب را عملی سازد، برای او نه از «مدی» ها بلکه از یک خانواده پارسی شخصی آرام طبیعتی را که بنام

«کامبیز» معروف شد، انتخاب نمود. سپس باز شاه خواب دید که تاکی از بدن دخترش برآمده تمام آسیا را میگیرد. این دفعه دخترش را افگار نموده و چون از خانه اش پسری تولد شد، او را به «هرپاژ Herpage» نام که شخص خاندانی و طرف اعتماد او بود، سپرد تا بقتل برساند. اما «هرپاژ» از قتل کودک خود داری نموده او را به شبانی سپرد. چون شاه بعد از چندی از قضیه خیر شد از هرپاژ رنجیده پسر خود را بقتل رسانید و از اینجا دشمنی میان شاه مدی و هرپاژ به میان آمد.

«هرپاژ» با «سیروس» هخامنشی بنای دوستی را گذاشته او را به بغاوت تشویق و طرفدارانی هم از میان خود «مدی» ها برایش پیدا کرد. در 553 ق.م. شاه مدی مرتکب قصوری شده برای فرونشاندن آتش بغاوت قشونی بدست «هرپاژ» داد. چون قبلاً میان «هرپاژ» و «سیروس» موافقتی بعمل آمده بود، هر دو بهم متفق شده در 550 ق.م. سلطنت مدی ها را برانداختند و «سیروس» هخامنشی در 549 ق.م. به عنوان شاه «انزان Anzan» (سوزیان) روی مسکوکات هویدا گردید.

وقایع محاربات هخامنشی ها و مدی ها که در بابلون و لیدی بودند زیاد است که ما در اینجا از گزارشات آن صرف نظر نموده همین قدر متذکر میشویم که تمام اراضی متعلقه ایشان هم به تصرف هخامنشی ها درآمد. سپس سیروس بطرف شرق توجه نموده در مدت 5، 6 سال از 545 تا 539 ق.م. با قبایل باختر مشغول پیکار بود. مؤرخین مینویسند که سیروس در محاربات خویش با قبایلی که در قلل شامخه جبال و دره های هولناک باختر مسکون بودند، بهترین شاهد این مدعا است. خلاصه بعد از 6 سال بلخ را فتح نمود و در نتیجه «مارجیان» (مرو)، «سغدیان» (بخار و سمرقند) را نیز مطیع ساخت و تا رودبار «ایگزارت» (سر دریا) پیشرفت کرد. علاوه برین مشالیه «ساس ها Saces» را که در «ساکاستن Sacasten» یعنی سیستان بودند نیز مطیع ساخت اما عده زیاد قشون او در ریگستان آنجا تلف شد. حوادث اخیر سلطنت او خیلی اضطراب بخش بود. قرار حکایات هرودوت یونانی، سیروس «تامیریس Tamyris» ملکه «ماساجت» ها یعنی اقوامی که آنطرف «سر دریا» مسکون بودند، را برای ازدواج خود خواستگاری نمود اما درخواست او باعث غضب اقوام مذکور گردیده محاربات خونینی بین طرفین درگرفت. در نتیجه کمپ های عسکری سیروس بدست متخاصمین افتاده یک پسرش «اسپارگاپیزس Spargapises» دستگیر شده خودکشی نمود و خودش هم در 526 ق.م. اسیر گردید و قراریکه «بروز Berose» مینویسد در جنگ قبایل «داهی Dahai» پارتیا بقتل رسید.

بعد از مرگ مؤسس امپراطوری هخامنشی پسرش «کمبوجیا» که حتی در هنگام زندگانی پدر هم در امر سلطنت دخالت داشت و حکمران بابلون شناخته میشد در 529 پادشاه شد. در ین وقت برادر کوچکش «باردیا Bardiya» که مؤرخین کلاسیک او را «سمردیس Smerdis» میگویند، حکمران مناطق شرقی یعنی تارم، خیوا، بکتریان، پارتیا، و کرمان بود. چون کمبوجیا به تعقیب نظریات پدر

خویش بجانب مصر قشون کشی داشت، از ترس اینکه مبادا «باردیا» در ایالات شرقی پادشاه شود، او را مخفیانه به قتل رسانید.

قراریکه مؤرخ یونانی هرودوت مینویسد یک نفر موبد موسوم به «گاماتا Gaumata» که خیلی به «باردیا» شبیه بود از توجه و مصروفیت «کمبوجیا» در مصر استفاده نموده در ایالات شرقی که بکتریان را هم در بر میگیرد، اعلان سلطنت نمود و کمبوجیا حین مراجعت از مصر یا از ناامیدی خود کشی کرد و یا قرار نگارش هرودوت حین سوار شدن به اسپ خنجر به رانش فرو رفته هلاک شد. سپس قبایل بومی شرق، باخترا، نسبت به موبد مذکور مشتبّه شده او را در قصرش بقتل رسانیدند و تخت سلطنت به داریوش رسید.

در اوائل سلطنت «داریوش» در هر گوشه و کنار امپراطوری، در «سوز»، در «بابلون»، در «ارمنستان»، در «پارتیا» و «هیرکانیا» (یعنی خراسان)، هر طرفی آتش بغاوت ها در گرفت. در «مارجیان» (مرو) «فرادا Frada» نامی سر بلند کرد و حکمران بکتریان (باخترا) «دادارشیش Dadarchich» مامور سرکوبی او گردید. در این وقت یک نفر دیگر مانند موبد فوق الذکر خود را «باردیان» پسر «کمبوجیا» معرفی نموده اعلان پادشاهی کرد و قشونش را به «اراکوزیا» (حوزه ارغنداب) فرستاد و اما حکمران «اراکوزی» «ویمانا Vimana» در دو محاربه قشون اعزامی او را شکست داده شاه و لشکرش را در یکی از قلعه های نظامی بقتل رسانید.

خلاصه داریوش در مدت 7 سال و در طی 19 محاربه 9 نفر مدعیان و بغاوت کنندگان را محو و نابود ساخت. مشارالیه بعد از اینکه بسطنت خود صورت استقرار بخشید، حکومت «لیدی Lydie» و بابلون را هم جزء امپراطوری خود ساخته بجانب مصر و یونان لشکر کشید. چون تفصیل این اقدامات موضوع بحث ما نیست همین قدر متذکر میشویم که برای انتقام همین اقدامات متعاقباً یونانیان با قوماندان جوان خود اسکندر بخاک آسیا قدم گذاشته، شرق نزدیک را فرامیگیرند. بهر جهت داریوش اول یا داریوش کبیر در اثر اقدامات خود دامنه امپراطوری هخامنشی را بجائی رسانید که دیگر امکان بزرگ شدن نداشت زیرا از چهار جهت به سرحدات طبیعی بحیره کسپین، بحیره اسود (سیاه)، بحر مدیترانه و بحر هند محدود گردید. داریوش کبیر بعد از 36 سال سلطنت در خزان 486 ق.م. وفات نمود.

بعد از داریوش کبیر «خشایارشاه Khachayarcha» یا «اگزرس Xerxes» نواسه «سیروس» پادشاه شد. مشارالیه نظریات و اقدامات نظامی «داریوش» را در «یونان» تکمیل نمود. در ضمن قشونی که به یونان اعزام شده بودند اهالی بکتریان (باخترا)، آریانا (هرات)، پارتیا، ارساس های سیستان به تعداد زیاد شامل بودند و اسلحه شان عموماً نیزه های کوتاه و چماق بود. «خشایارشاه» در بهار 465 در قصر خود بقتل رسید. بعد از او «ارتاگزرس» اول پادشاه شده 41 سال سلطنت نمود. در این وقت یکی از پسران شاه سابق میخواست به مدد قشون

بکتریان دعوی سلطنت کند اما بعد از دو محاربه در 462 ق.م. بقتل رسید و باختاری ها پراکنده شدند. بعد از مرگ ارتاگزرس اول (424 ق.م.) از خاندان هخامنشی داریوش دوم (7 دسامبر 424) «ارتاگزرس دوم» و «ارتاگزرس سوم» و بالاخره داریوش سوم سلطنت نموده و در زمان سلطنت شاه اخیر الذکر یونانیان به نوبت خود به سر عسکری اسکندر به قصد انتقام داخل خاک امپراطوری هخامنشی شده حصص غربی آنرا تسخیر نمودند. داریوش سوم چون کار را بخود تنگ دید بطرف بکتریان گریخت و در آنجا از طرف حکمران شهر بلخ دستگیر شده در ماه جون 330 ق.م. بقتل رسید و بعد از 226 سال حشمت و جلال دامنه امپراطوری هخامنشی چیده شد.

طرز حکومت در دوره هخامنشی و موجب دوام آن

علت اساسی استقرار دو صد ساله هخامنشی ها صداقت تبعه امپراطوری نسبت به شاه، تشکیلات اداره و آزادی عقاید مردم بود. امپراطور حایز اقتدار مطلقه بوده از یک نقطه مرکزی دور دست ترین نقاط امپراطوری را اداره میکرد. خاک امپراطوری هخامنشی که از نقطه نظر وسعت اولین امپراطوری جهان بود بیک عده ایالاتی تقسیم شده بود که تعداد آنرا کتیبه «پرسپولیس» 24، هرودوت 20 و کتیبه نقش رستم 28 مینویسد و در اوائل 23 بود. در هر یک از این ایالات یکنفر نائب الحکومه یا «خشاتراپا Khchathrapa» حکمرمائی داشت. در کنار هر نائب الحکومه یک نفر منشی منصوب بود تا مانند نگران اجراءات او را مراقبت نموده و به مرکز اطلاع دهد. یکی از وظایف عمده نائب الحکومه یا خشاتراپا اخذ مالیات بود که مناصفه جنس و مناصفه پول گرفته میشد. سرپرستی و قوماندانی قشون هر ایالت مربوط بیک جنرالی بود که یونانیان آنرا بنام «کارانوس Karanos» یاد کرده اند. «ارگا-پت Arga-pat» یا قلعه بیگی حکمران نظامی مخصوصی بود که در بالاحصار یا قلعه جنگی هر شهر منصوب بود. در هر ایالت نایب الحکومه، منشی، حکمران نظامی، هر کدام مستقلاً کار میکردند و مستقیماً با مرکز مکاتبه داشتند. شاه بسیار کوشش داشت تا یکنفر نایب الحکومه بسیار مقتدر نشود. اهالی مناطق مفتوحه بمجریکه تابعیت را قبول نموده و مالیه میدادند در دین و معتقدات و امور خصوصی زندگانی خود آزاد بودند و به روئسای خود شان کارهای عمده سپرده میشد. برای حفاظت شخص امپراطور رساله شاهی ترتیب داده شده بود که عبارت از دو هزار سوار و دو هزار پیاده بود و از میان نجبای فارسی ها و مدی ها انتخاب میشدند.

بر علاوه رساله شاهی دسته قشون دائمی دیگری که همیشه تحت السلاح حاضر بود، دسته ده هزار نفری بود که به «فنا ناپذیر» معروف بودند. وجه تسمیه آن این بود که اگر از این ده هزار سرباز کسی تلف میشد فوراً عوض او شخص دیگری انتخاب میشد تا تعداد ده هزار هرگز ناقص نشود. اسلحه این دسته نیزه های بلند دومتیری و تیر و کمان بود. اگر شورش و محاربه در کدام گوشه ئی از

امپراطوری بمیان می آمد تا زمانیکه شورش بزرگ نشده بود نایب الحکومه محل با مردمان محلی آنجا مامور اطفالاً آن میشدند و اگر واقعه طوری وخیم میشد که حضور شاه را در رأس قشون ایجاب میکرد، شاه شخصاً با رساله شاهی خود حاضر میشد.

اگرچه سکه پول چیزی قبل تر از زمان داریوش در آسیای صغیر ایجاد و مروج شده بود و احتمالاً شاهان بابیلون هم پارچه های فلزی نقره و طلا را به عنوان مسکوکات رائج نموده اند، اما در زمان داریوش سکه های طلائی عمومیت پیدا کرد. سکه داریوش فقط در یک طرف خود علامه دارد و شخصی را نشان میدهد که زانو را به زمین گذاشته و تیر را در خانه کمان قرار داده است.

چون خاک امپراطوری هخامنشی وسعت زیاد داشت، عدالت و دادرسی به امور و حقوق عامه یکی از مسائل مهم اداری بود. امپراطور خودش شخصاً قاضی عالی شمرده میشد و مخصوصاً در شعبه جزائیه خودش مرجع عمده بود. گناه کارانی را که نسبت به شخص شاه یا اخلال سلطنت و حکومت مرتکب گناهی میشدند، خودش سزا میداد و سایر دعاوی ملکی را قضاتی فیصله میکردند که از طرف شخص امپراطور انتخاب شده بودند.

کامبیز در زمان سلطنت خود «سیزامنس» نام یک نفر قاضی را به جرم اینکه از یکی از مدعیان پول گرفته بود، بقتل رسانیده و پوست بدنش را مانند نوار بریده چوکی ئی را پوش نمود که روی آن معمولاً قاضی می نشست. آنگاه پسر قاضی مذکور را بجای پدرش منصوب نمود تا بالای پوست پدر نشسته قضاوت کند.

خاک های باختر و دیگر حصص کشور ما در دوره هخامنشی ها

حالا که فوقاً مبدأ نژادی هخامنشی ها، صورت رسیدن شانرا به سلطنت و اسامی شاهان ایشان را با مختصر گزارشات عهد هر کدام شرح دادیم به این مطلب میپردازیم که آیا باختر در ین عصر چطور بود و چه وضعیتی داشت.

طوریکه قبلاً متذکر شدیم «سیروس» مؤسس خاندان هخامنشی بعد از محکوم ساختن امرای حصص غربی فلوات ایران بجانب شرق فلوات هم توجه نموده با اشکالاتی که شرح آن تذکر رفت بعد از 6 سال (از 545 تا 539 ق.م.) حصص شمالی هندوکش یعنی ایالت بکتریان، سغدیان و تخارستان را شمالاً تا کنار «سر دریا» و شرقاً تا پای پامیر مطیع ساخت. سپس به «ساکاستن» یعنی سیستان فعلی توجه نموده بعد از تلفات زیاد در ریگستان آنجا «اسکائی» ها، اهالی آریائی آن قطعه را محکوم نمود و بدین منوال ایالات شمالی باختر (بکتریان)، سغدیان، تخارستان، اری و «سکاستن» (سیستان و فراه) را جزء امپراطوری هخامنشی

نمود ولی بالاخره بومیان مناطق ماورای «سر دریا» و تخارستان بر علیه او بغاوت نموده در 526 ق.م. شاه را با یک پسرش اسیر و مقتول نمودند.

«کامبیز» یا «کمبوجیا» پسر و جانشین او ولایات شرقی پارتیا، آریا، بکتیریا را از کرمان تا مناطق ماورای رود تارم به برادر خود «باردیا» واگذاشت ولی از ترس اینکه مبادا مشارالیه اعلان سلطنت کند، قبل از قشون کشی بطرف مصر مخفیانه او را هلاک نمود. سپس «گاماتا» نام یکنفر از موبدان که شباهت زیاد به «باردیا» داشت در ولایات شرقی فوق الذکر اعلان سلطنت نمود اما دیری نگذشته بود که بومیان تخاری بر او مشتبه شده، هلاکش نمودند.

قبل از اینکه داریوش کبیر به تخت سلطنت جلوس کند از باخترا به استثنای ولایاتی که فوقاً متذکر شدیم باقی حصص مرکزی، جنوبی، شرقی، غورات، هزاره جات، کابلستان، گندهارا و غیره هنوز تحت سلطه سیاسی نیامده بودند بلکه در هر منطقه حکمرانانی که هر کدام حایز اقتدار مطلقه بودند، حکمفرمائی داشتند چنانکه از آن جمله «ویمانا Vimana» حکمران اراکوزی است که تا زمان جلوس داریوش ایالت مربوطه خود را در مقابل هخامنشی ها محافظه نمود.

بعد از اینکه داریوش کبیر در سال 522 ق.م. سلطنت جلوس نمود خاطر خود را از طرف مدعیان سلطنت آرام ساخت، بجانب شرق توجه نموده سایر ولایات باخترا، غورات، هزاره جات، اراکوزی، کابلستان، گندهارا و حتی پنجاب را نیز فتح نمود و بدین منوال دامنه امپراطوری از ماورای سند تا سواحل بحیره «اژه» انبساط یافت و خاک افغانستان امروزی تماماً جزوه امپراطوری هخامنشی شد. در کتیبه «پرسپولیس» و «نقش رستم» ولایات باخترا به اسمای ذیل یاد شده اند:

«اری» (هرات)، «زرانجی» (فره و چخانسور)، «خوارزمی» (خوارزم)، «بکتیریان» (بلخ)، «سغدیان» (بخارا و سمرقند)، «گندهارا» (حوزه رودخانه کابل تا پشاور)، «تاتاگوش» یا «ستاگیدیا» (هزاره جات و زمین داور)، «اراکوزی» (حوزه ارغنداب)، «ساک ها» یا «ساس ها» که در آنوقت قریب سیر دریا بودند.

بعد از وفات داریوش در زمان «ارتگزارس» یا «ارد شیر اول» نیز تمام ولایات باخترا خراج ده دولت هخامنشی بودند و چیزیکه در اینجا قابل ذکر است تجدید عملیات نظامی و تهاجم بخاک یونان است که در بهار سال 481 ق.م. بعمل آمده است. در ضمن قشون اعزامی از ساکنین رشید و دلاور باخترا عده زیادی شامل بود چنانکه بلخی و آریائی (هراتی) مسلح به نیزه کوتاه و چماق بودند و هندی های علاقه پنجاب و گندهاری ها لباس پنبه ئی در بر داشتند.

مذهب

در عصر هخامنشی از 556 تا 330 ق.م. باختر حایز آئین و کتابی بود که در خود کانون باختری سه صد سال پیش بمیان آمده بود. رفورم زوراستر (زردهشت) که بعد از وفات او جنبه آتش پرستی بخود گرفت قبل از عصر هخامنشی در تمام ولایات باختر معمول و در کل فلات ایران هم رواج یافته بود. پس عصر هخامنشی به دوره اولی شیوع دیانت زردهشتی مصادف است و قشون کشی های شاهان این خانواده به انتشار آن در نقاط غربی امپراتوری کمک زیاد نموده است. از صحنه ئی که روی قبر داریوش نقش است، اهمیت و صورت رسمی آئین زردهشتی بخوبی معلوم میشود. شاه به آتشی که در آتشکده میسوزد احترام میکند و صحنه را قرص آفتابی روشن کرده که در فضا دیده میشود و «اهورا مزدا» (هرمزد) به قیافه یک پیر مرد آشوری بالداری روی صحنه سایه افکنده است.

در کتیبه های «ارتگزارس» برای اولین بار اسم ارباب الانواع «میترا Mithra» و «اناهیتا Anahita» دیده میشود. اول الذکر رب النوع آفتاب است که بطور مخفی معتقدین زیادی در امپراطوری رومن داشت و دومی شاید از آثوری ها گرفته شده باشد و عبارت از ستاره «ونوس Venus» میباشد.

فصل چهارم

فتوحات اسکندر

ادامه دارد.

یادداشت ها:

- (1) - هنوز در سال 1315 نام آریانا در آثار کهزاد دیده نمیشود. (ب.ف.بک.)
- (2) - آریین اصطلاحی است که اروپائی های نژادپرست بکار میبرند و ما با آن کاری نداریم. استاد کهزاد در عوض از نام آریا و آریائی و مخصوصاً آریائی باختاری استفاده میکند که جزء تاریخ کشور ماست. آنهایی که هنوز هم فرق آریین و آریائی را نمیدانند، بهتر است این آثار را مطالعه نکنند زیرا در این آثار بحث علمی میباشد نه مناقشات سیاسی. (ب. ف. ک.)
- (3) - صفحه 322 Cambridge History of India ملاحظه شود.
- (4) - کیمبریج هستری آف اندیا
- (5) - موضوع تحول کلمه پشتون یا پختانه از «پکت ها» در مقاله فاضل محترم مولانا یعقوب حسن خان در سالنامه سال 1312 مجله کابل ملاحظه شود.
- (6) - آگنی امروز هم در هندوستان معروف است.
- (7) - زوراستر در 570 ق.م. در راگا () متولد شده و در 540 ق.م. در ایالت سیستان به شهر «زرانگه» (زرنج) رفت و در 493 ق.م. وفات نمود.